

نکنم. خیلی‌ها هم حرف زدند از جمله شهید آوینی که از فیلم حمایت کرد. او چیزی گفت که به ذائقه خیلی‌ها خوش نیامد.

پس از درخشش عروس، صحبت از ممنوع‌الفعالیت شدن شما هم مطرح شد؛ اتفاقی که در دهه هفتاد برای خیلی‌ها افتاد.
بله، اما زورشان نرسید.

چطور؟

همیشه در بین مسئولان ما برخی‌ها بسیار شریف هستند و برخی هم بیمارند. آن روزگار هم یک بیماری بود که اسمش را نمی‌گویم. ایشان جزو نوابغ بیماری بود و سر منشا عقده که در وزارت ارشاد فعالیت می‌کرد. دوست داشت از به قول خودش گردن کلفت‌ها زهر چشم بگیرد. من زیاد سرکش نبودم اما خاموش هم نبودم. تا آن جا که شرایط ایجاب کند می‌گذرم اما یک جایی هم ممکن است به آدم بر بخورد که چرا جواب ندادم. من از پاریس آمده بودم و قرارداد سریال امام حسن (ع) را بسته بودم. آن موقع می‌خواستند مرا ممنوع‌الکار کنند. با سبروس الوند و فیلم چهره هم قرارداد داشتیم. فخیم زاده من را برای امام حسن (ع) کاندید کرد. چهره تمام شد و اتفاقاً خیلی از بازیگران را هم از فعالیت ممنوع کردند. خیلی هم برای من کردند و نشد. حتی وقتی جایزه جشنواره پیونگ یانگ را برای بازیگری در عروس به من دادند یک نفر به نمایندگی من رفت و در نهایت جایزه به دست من نرسید و کلی پیگیری کردم و در نهایت لوح و تندیس جشنواره را از همان کره برایم فرستادند بدون جایزه نقدی.

شما اگر بخواهید بهترین دهه سینمایی را برای ایران مشخص کنید، نظر تان کدام دهه اوج سینمای ماست؟

نمی‌توانم این‌طور نظر بدهم. مثلاً دوندۀ دهه ۶۰، داش آکل دهه ۵۰، سوتۀ دلان، فیلم



حمایت‌های چهره‌های اثرگذار...

بله، من و نیکی کریمی هر کدام ۳۰ هزار تومان قرارداد بستیم که فیلم خیلی فروخت و عوامل فیلم دستمزدهای ما را تمدید کردند و به اصطلاح جایزه دادند. فیلم صحنه‌های بسیار سختی داشت. در زمان فیلمبرداری یک لوکیشن‌هایی بود که خیلی سختی داشت و تکرارش مکافات مضاعف. دیالوگ‌ها را می‌گفتی و بعد زاویه را عوض می‌کردند و این تکرار و تکرار خیلی دشوار بود. واقعیت این است که عروس هنوز هم تمام نشده است. هم توی ذهن مردم مانده و هم حواشی‌اش همچنان ادامه دارد. من جرم این است که در عروس بازی کردم. توی هیچ دسته و گروهی نمی‌روم اما اذیت شدم. خیلی‌ها پشت سرم صحبت کردند. دوست‌های صمیمی خودم هم. خودشان شرایط حضور در فیلم را نداشتند اما می‌خواستند من هم بازی

حرف زد و از آن جا برای سئول که خانه‌اش بود ماشین سوار شدیم. کسی خانه‌اش نبود. گفت یک چیزی می‌گویم که جدی‌اش بگیر؛ اگر این نقش امشب در نیاید عوض می‌کنند. طبیعی هم بود. به او گفتم تو بخواب و من تمرین می‌کنم تا نقش در بیاید.

شخصیت فیلم مثبت نبود؛ قاچاقچی بود، تصادف می‌کرد و خودش از صحنه فرار می‌کرد. من خیلی فکر کردم و نقش را عاقل گرفتم و ساعت یک و نیم شب بود که احساس کردم بازی‌ام را پیدا کردم. فریاد زدم «بهروز»، «بهروز». بنده خدا ترسید و امداتاق پذیرایی. گفتم در آمد. گفت «جون ما؟» این جون ما اصطلاحش بود. از وسط‌های فیلمنامه یک بخشی را آورد و گفت بازی کن. بازی کردم، گفت عالی؛ حالا برو بخواب. وقتی برای خواب رفتیم، ساعت ۴ هم گذشته بود. شاید ترسند بهروز بود که اعتماد به نفس پیدا کنم.

و چقدر حواشی که این فیلم داشت؛ از فروش بسیار بالا تا حمله‌ها و

